بسم الله الرحمن الرحیم

یکشنبه 20/02/94

جلسه 1166

بحث راجع به این بود که وجوب تعلم آیا وجوب طریقی است یا وجوب نفسی، که عرض کردیم ظاهر خطاب امر به تعلم این است که وجوبش طریقی است.

و لکن نقل شده است از مقدس اردبیلی و صاحب مدارک که فرموده اند وجوب تعلم وجوب نفسی تهیؤی است، البته بعید هست که این دو بزرگوار در کل موارد احکام شرعیه این مطلب را ملتزم بشوند، و الا لازمه اش تعدد عقاب است نسبت به اینکه انسان تعلم نکند و بخاطر تعلم خلاف واقع عمل کند، هم عصیان کرده است واقع را و هم عصیان کرده است وجوب تعلم را، استحقاق دو عقاب این خلاف ضرورت فقه است، و اگر هم بخواهند بگویند تخلف از واقع هیچ عقاب ندارد چون منجز نیست این هم خلاف وجدان است، خطاب وجوب تعلم مخصوصا چون در مورد شبهه حکمیه قبل الفحص هست مصادف هست با تنجز تکلیف واقعی، حالا یا بخاطر علم اجمالی منجز به تکالیفی در شریعت، یا بخاطر اینکه اصل مؤمّن در شبهات حکمیه قبل الفحص جاری نمی شود، و لذا التزام به عدم تنجز حکم واقعی که هنوز تعلم نکرده ایم خلاف وجدان و خلاف برهان است، و التزام به تعدد عقاب یکی بخاطر عصیان واقع و دیگری بخاطر عصیان وجوب تعلم این هم خلاف وجدان و ضرورت فقه است.

ظاهرا نظر این دو بزرگوار به آن موردی است که صاحب کفایه مطرح می کند، که ما یک واجب مشروطی داریم که اگر قبل از تحقق شرط تعلم نکنیم احکام آن را موقعی که شرطش فعلی می شود دیگر قادر بر امتثال آن نیستیم، اگر ما از الآن تعلم نکنیم مسائل نماز آیات و کیفیت آن را هنگام زلزله متمکن از نماز آیات نیستیم، صناعةً اگر ما قائل بشویم به وجوب طریقی تعلم اینجا دچار مشکل می شویم، چون این تعلم مقدمه مفوته است نسبت به واجب مشروط، تحصیل مقدمات مفوته در رابطه با واجب مشروطی که هنوز شرطش فعلی نیست مورد بحث است، مثلا کسی اگر قبل از وقت حفظ نکند آب را برای وضوء، بعد از دخول وقت عاجز می شود از وضوء و دیگر قادر بر وضوء نیست، آیا واجب است حفظ کند آب را یا حفظ کند وضوء خودش را تا متمکن باشد از نماز بعد از دخول وقت؟ برخی قائلند به عدم وجوب حفظ مقدمات مفوته، از جمله آقای خوئی و مرحوم استاد و آقای سیستانی معتقدند که ما قبل از تحقق شرط در واجب مشروط یا قبل از دخول وقت در واجب موقت تکلیف فعلی نداریم، بعد از تحقق شرط و دخول وقت هم چون عاجزیم و عاجر تکلیف ندارد و خطاب تکلیف متوجه عاجز نمی شود باز تکلیف متوجه ما نیست، چون ما وقتی حفظ نکردیم مقدمه مفوته را بعد از تحقق شرط عاجزیم از انجام فعل واجب و لایکلف الله نفسا الا وسعها، پس ما خطابی نداریم که کشف کند که از این شخصی که حفظ نکرده است مقدمات مفوته را ملاک فعلی فوت شده باشد، شاید قدرت شرط اتصاف باشد به ملاک و شخص عاجز بعد از دخول وقت اصلا ملاک فعلی ملزم از او فوت نشود، و لذا مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول صریحا گفته که ما ملتزم می شویم تعلم در این فرض واجب نیست، چرا؟ چون تعلم شد مقدمه مفوته، تعلم نمی کنم این نماز آیات را هنوز که وجوبش فعلی نیست، هنگام زلزله هم نماز آیات واجب فوری است قادر نیستم بر این واجب فوری و تکلیف به این غیر مقدور هم لغو است، پس برای چه چیزی من تعلم بکنم، آیا تعلم کنم به عنوان واجب طریقی؟ خب ما واجب نفسی نداریم در این فرض که بخاطر آن تعلم کنیم.

صاحب کفایه می فرماید این اشکال اشکال قویی است چاره ای نداریم یا ملتزم بشویم به نظر صاحب مدارک و مقدس اردبیلی در اینجا، بگوئیم وجوب تعلم در اینجا وجوب نفسی تهیؤی هست، وجوب نفسی است به ملاک تهیؤ و حفظ قدرت برای انجام آن نماز آیات عند الزلزلة، و لکن شما می دانید که این دلیل ندارد، ظاهر امر به تعلم این است که این وجوبش طریقی است، وجوب نفسی تهیؤی را ما از کجا استفاده کنیم.

وجوب طریقی تعلم هم در جائی است که تعلم شرط الوجوب نباشد، اینجا تعلم به عنوان شرط القدرة هست، اگر تعلم نکنیم قدرت نداریم بر انجام واجب، فرض این است که قدرت شرط الوجوب است نه شرط الواجب، پس دلیل وجوب طریقی تعلم اینجا را نمی گیرد، پس اشکال این است که ما نمی توانیم با توجیه خطاب وجوب تعلم به وجوب نفسی تهیؤی مشکل اینجا را حل کنیم چون خلاف ظاهر است، ظاهر وجوب تعلم وجوب طریقی است، و وجوب طریقی این اشکال را دارد که وجوب طریقی تعلم در جائی است که تعلم شرط الوجوب النفسی نباشد، اگر شارع بیاید بگوید اذا تعلمت حکما فیجب علیک تعلیم غیرک اگر حکمی را تعلم گردی واجب است به دیگران هم تعلیم کنی، هیچ فقیهی ملتزم نمی شود به وجوب تعلم، چون این شرط الوجوب است، اذا تعلمت حکما فیجب علیک تعلیم غیرک من شرط الوجوب را تحصیل نمی کنم، و اشکال در اینجا همین است که تعلم شد مقدمه مفوته، و مقدمه مفوته هم حفظش واجب نیست چون شرط الوجوب است، اگر من قدرت در داخل وقت بر نماز آیات داشتم در هنگام زلزله آن وقت نماز آیات بر من واجب است، من تعلم نمی کنم، قدرت در هنگام زلزله بر نماز آیات ندارم وجوب نماز آیات در حق من فعلی نمی شود، باید این اشکال را جواب بدهیم، با وجوب نفسی تهیؤی می شود این اشکال را جواب داد ولی دلیل ندارد وجوب نفسی تهیؤی.

راه دیگری که صاحب کفایه طی کرده گفته این است که ما قائل بشویم که واجب مشروط به واجب معلق بر می گردد، یعنی شارع که گفت اذا وقع الزلزال فصل صلاة الآیات این ظاهرش ولو این است که بعد از زلزله وجوب نماز آیات می آید، اما بگوئیم قرینه داریم که وجوب نماز آیات از هنگام بلوغ هست به نحو واجب معلق، به مجرد بلوغ مکلف واجب است بر او نماز آیات علی تقدیر الزلزلة، مثل واجب معلق، البته ایشان می گوید ما می توانیم این کار را بکنیم فقط بخاطر وجوب تعلم، تا این وجوب تعلم را اثبات کنیم نه حفظ سایر مقدمات مفوته را، نگه داشتن آب لازم نیست چون دلیل ندارد، اما تعلم و این مقدمه مفوته بگوئیم حفظش لازم است بخاطر اطلاق اخبار تعلم، توجیه ثبوتی اش این است که بگوئیم این واجب مشروط ثبوتا قرینه پیدا کردیم که به واجب معلق بر می گردد.

اقول: اشکال این مطلب این است که اگر ما دلیل خاص داشتیم بر وجوب تعلم در این واجب های مشروط که اگر تعلم نکنیم قبل از تحقق شرط عاجز می شویم از انجام آن بعد از تحقق شرط، اگر دلیل خاص داشتیم بر وجوب تعلم در این صورت مجبور به توجیه بودیم، اگر توجیه منحصر بود که واجب مشروط را به معلق بر گردانیم این کار را می کردیم، اما دلیل خاص که نداریم، بلکه فقط اطلاق هلا تعلمت حتی تعمل هست، و اشکال این است که اطلاق این دلیل هم منصرف هست به جائی که اگر تعلم نکنم حکم واقعی محفوظ است، نه اینکه تعلم شرط وجود حکم واقعی است.

سوال؟

جواب: مرحوم صاحب کفایه میگوید ظاهر اذا وقع الزلزال وجبت صلاة الآیات این است که این واجب مشروط است، مثل مرحوم شیخ نیستیم که بگوئیم این واجب معلق است، به خاطر اطلاق وجوب تعلم مجبوریم توجیه کنیم بگوئیم به لحاظ وجوب تعلم یک استثنائی قائلیم بر می گردانیم این واجب مشروط را به وجوب معلقی که حفظ این مقدمه مفوته اش واجب است و او تعلم است، اما واجب معلقی که این مقدار دلیل داریم بر لزوم حفظ مقدمه مفوته آن، این بیان صاحب کفایه است، می گوید او الالتزام بکون المشروط واجبا معلقا لکنه قد اعتبر علی نحو لا تتصف مقدماته الوجودیة عقلا بالوجوب قبل الشرط الا التعلم، این بیان صاحب کفایه است، ایشان می گوید ظاهر اذا وقع الزلزال وجبت صلاة الآیات این است که واجب مشروط است، ولی چون اطلاق وجوب تعلم شامل این می شود توجیه بکنیم این را بگوئیم این واجب مشروط به لحاظ وجوب تعلم می شود واجب معلق، یعنی وجوب نماز آیات هنگام بلوغ فعلی است ولی به نحوی که حفظ مقدمه مفوتۀ تعلم واجب بشود نه حفظ سائر مقدمات مفوته مثل حفظ آب برای وضوء و مانند آن، چون بیش از این دلیل نداریم.

که عرض کردیم از اطلاق وجوب تعلم ما نمی توانیم کشف بکنیم که وجوب نماز آیات به نحو واجب معلق است، چون انصراف دارد دلیل وجوب تعلم از مواردی که تعلم شرط وجوب است، خوب اینجا تعلم شرط وجوب است، چون اگر تعلم نکنیم قدرت نداریم بر انجام واجب در ظرف خودش، و اگر شما کشف کردید واجب معلق است به قول آقایان خوب دیگر کشف می کنید وجوب نماز آیات از هنگام بلوغ فعلی است برای چی حفظ بقیه مقدمات مفوته واجب نباشد، خوب آنها را هم واجب بکنید دیگر، وقتی که واجب معلق را کشف کردید دیگر چرا اباء می کنید از وجوب حفظ سائر مقدمات مفوته؟

محقق عراقی یک اشکال دیگری می کند به صاحب کفایه، می گوید جبر زمان شما را شکاند به حرفهایی که قبول نداشتید، شما منکر ترتب بودید، چون می گفتید ترتب مستلزم طلب الضدین است، هم مولا بگوید انقذ ابنی هم بگوید ان لم تنقذ ابنی فانقذ عبدی، این مکلف قادر نیست بر انقاذ هر دو، شما گفتید ترتب محال است، چرا؟ برای اینکه وقتی که این مکلف انقاذ نمی کند پسر مولا را، هم هنوز پسر مولا زنده است وجوب انقاذ او فعلی است، و هم چون او را انقاذ نمی کند وجوب انقاذ عبد فعلی می شود، یعنی مولا دارد به او می گوید انقذ ابنی انقذ عبدی، خوب این طلب الضدین و طلب غیر مقدور است چون این مکلف قادر نیست بر فعل هر دو، صاحب کفایه این را می گفت دیگر، محقق عراقی می گوید اینجا هم هیمن مشکل پیش می آید، ما از اول بلوغ دیگر مکف می شویم به صوم شهر رمضان تا تعلم کنیم احکام صوم را وقتی ماه رمضان شد قادر بشویم بر صوم، از آن طرف مکلف هم می شویم به قضاء صوم شهر رمضان علی تقدیر ترک اداء، خب آن مکلفی که اداء نخواهد کرد صوم رمضان را هم مکلف است به اداء صوم و هم مکلف است به قضاء صوم، جمع بین اداء و قضاء محال است، چون کسی که اداء کند صوم را متمکن از قضاء نیست، جمع نمی شود اداء و قضاء، چون قضاء یعنی تدارکُ ما فات، اداء یعنی منع من الفوت، اینها با هم جمع نمی شوند، من نمی توانم جمع کنم بین اداء که مانع از فوت صوم است و هم اتیان کنم به قضاء یعنی تدارک کنم ما فات را، قابل حمع نیست، شما گفتید واجب معلق است دیگر، پس از هنگام بلوغ به من مکلف می گویند ایها المکلف یجب علیک اداء صوم شهر رمضان و یجب علیک من الآن قضائه علی تقدیر ترک الاداء، و فرض این است که من ترک می کنم اداء را، پس وجوب قضاء فعلی است وجوب اداء هم که فعلی است، جمع بین اداء و قضاء هم از مکلف واحد ممکن نیست، چون اداء یعنی استیفاء ملاک و قضاء یعنی تدارک ملاک فائت، اینها با هم جمع نمی شوند.

اقول: این فرمایش محقق عراقی ناتمام است، اولا: چرا قضاء را معنا می کنید به تدارک ملاک فائت، نه، قضاء یعنی اتیان به صوم بعد از شهر رمضان بنیة القضاء، خوب این قابل جمع است با اداء، خیلی از مردم محتاطند هم روزه می گیرند و هم احتیاطا بعدا قضاء می کنند یعنی یک روز دیگر بعد از ماه رمضان روزه می گیرد بنیة القضاء، چون فعدة من ایام اُخر است بیشتر از این که نیست که، چرا در مفهوم متعلق وجوب قضاء أخذ می کنید تدارک الفائت را؟ تدارک الفائت که بر من واجب نیست، آنی که بر من واجب است روزه بگیرم به نیت قضاء، این را نیت می کنم، شما می گوئید جمع نمی شود با اداء، ما به قول آن مؤمن کردیم و شد، در ماه رمضان روزه گرفتیم بعدش هم احتیاطا یک روز دیگر روزه گرفتیم به نیت قضاء آن روز، چون شاید آن روز روزه مان درست نبود، پس فعل اداء صوم و فعل صوم به نیت قضاء قابل جمعند ضدا نیستند، هذا اولا.

و ثانیا: برفرض اصلا قضاء قابل جمع با اداء نباشد، آقا مرحوم آخوند که ترتب را محال دانست جهتش این بود که می گفت در زمان واحد هم به من می گویند انقذ ابنی چون هنوز پسر مولا زنده است دارد دست و پا می زند در استخر، و هم شرط امر ترتبی به انقاذ عبد مولا فعلی است، چون من انقاذ نخواهم کرد ابن مولا را، و لذا امر فعلی دارم انقذ عبدی، در آن واحد، اما اگر مولا اینجور بگوید که اذا لم تنقذ ابنی الی ان مات بعد ذلک انقذ عبدی، نه در آن زمانی که پسر مولا دارد دست و پا می زند، مرحوم آخوند می گوید زمانی که پسر مولا دارد دست و پا می زند هنوز امر به انقاذ ابن مولا فعلی است، اگر آن موقع مولا بگوید انقذ عبدی می شود طلب الضدین، اذا لم تنقذ ابنی الی ان مات بعد ذلک اذهب و انقذ عبدی، چون عبد مولا قوی هیکل تر است چند دقیقه ای بعد از موت پسر مولا زنده می ماند اینطور نیست که همزمان با هم جان بدهند، به این که صاحب کفایه اشکال نمی کند، چون اقتضاء انقذ عبدی برای امتثال موقعی است که دیگر پسر مولا مرد و امر به انقاذ پسر مولا دیگر اقتضائی ندارد، این را که مرحوم آخوند اشکال نمی کند که.

ما نحن فیه از این قبیل است، در ما نحن فیه درست است که از هنگام بلوغ دو تا وجوب فعلی می شود، یکی وجوب اداء صوم در شهر رمضان، یکی هم وجوب قضاء صوم أمّا علی تقدیر اینکه ما اداء صوم را ترک کنیم تا وقتش بگذرد و ماه رمضان تمام بشود، خب وقتی که خطاب وجوب قضاء صوم اقتضاء امتثال دارد دیگر اصلا ماه رمضان تمام شده و وجوب اداء اقتضاء صوم شهر رمضان دیگر ندارد، این را که مرحوم آخوند اشکال نمی کند که، فرض هم این است که واجب واجب معلق است، واجب معلق اقتضاء نمی کند تحصیل شرطش را، وجوب قضاء علی تقدیر عدم الاداء به نحو واجب معلق اقتضاء نمی کند تحصیل شرطش را، این را هم توجه کنید،شرط واجب منجز که نیست بلکه شرط واجب معلق است، مثل ان جاءک زید فاکرمه به نحو واجب معلق، اینکه مشکلی ندارد واجب التحصیل نیست مجئ زید، کی مرحوم آخوند اشکال می کند.

من مثال فقهی برایتان بزنم، من نذر کرده ام روز شنبه روزه بگیرم به مجرد نذر فِ بنذرک متوجه من می شود به نحو واجب معلق، امروز که روز یکشنبه است نذر کرده ام روز شنبه هفته آینده روزه بگیرم، از همین الآن می گویند یجب علیک الوفاء بنذرک، نذر دومی هم کرده ام که اگر روز شنبه روزه نگیرم روز یکشنبه هفته آینده را روزه بگیرم، یک یجب الوفاء بنذرک الثانی هم متوجه من می شود از همین الآن، فقهیا اینجور است که به مجرد نذر وجوب وفاء به نذر فعلی است، و من نمی توانم دو روز پشت سر هم روزه بگیرم، اشکال ندارد دو تا وجوب وفاء به نذر هست، اینکه اشکال ندارد و صاحب کفایه هم به این اشکال نمی کند، چون وجوب وفاء به نذر صوم یوم الاحد کی اقتضاء دارد امتثال را؟ در فرضی که روز شنبه روزه نگیرم و روز شنبه هم تمام شود و قتش بگذرد و روز یکشنبه بشود نذر دوم اقتضاء امتثال دارد، زمانی اقتضاء امتثال دارد که نذر اول موضوعش منقضی شده است، مرحوم آخوند اینجا که منکر اجتماع امرین نیست، چون این امرین که در آن واحد اقتضاء امتثال ندارند، پس اینجا اصلا ترتب اصطلاحی نشد لذا اشکال محقق عراقی درست نیست.

اما اصل اشکال به صاحب کفایه این است که این فرمایش شما دلیل ندارد که واجب مشروط را برگردانید به واجب معلق تا وجوب تعلم را درست کنید.

اما به نظر ما در این مثالها تعلم واجب است، چرا؟ برای اینکه لازم نیست ما ثابت کنیم که وجوب نماز آیات عند الزلزلة وجوب معلق است، بلکه اطلاق امر به تعلم کشف می کند که ملاک آن فعلی است، و اگر تعلم نکنیم الآن ملاک فعلی فوت می شود و لو ملاک فعلی در موطن خودش، چطور؟ یک وقت شارع در خطابش اخذ می کند عنوان تعلم را یا عنوان قدرت را، می گوید اذا تعلمت فعلّم غیرک، بله اینجا ما نمی توانیم بگوئیم تعلم واجب است چون تعلم شرط الوجوب شد، یا شارع می گوید اذا وقع الزلزال و کنت قادرا علی صلاة الآیات فصل، باز هم می گوئیم تعلم واجب نیست، چون خود شارع قدرت حین العمل را اخذ کرد به عنوان شرط الوجوب، من تعلم نمی کنم قبل الزلزلة، تعلم که نکردم نماز آیات را داخل در موضع خطاب نمی شوم، اما فرض این است که شارع که این کار را نکرد، بلکه شارع گفت اذا زلزلت الارض فصل صلاة الآیات، نه تعلم را در موضوع خطاب اخذ کرد نه قدرت فی ظرف العمل را در موضوع خطاب اخذ کرد، بلکه مطلق بود خطاب، عرف کشف می کند که در اینجا قدرت شرط استیفاء ملاک است نه شرط اتصاف به ملاک، یعنی شما با تعجیز نفس خودت را که عاجز کردی از این فعل ملاک را تفویت کردی، ظاهر خطاب این است، و اطلاق هلا تعلمت هم همین را اقتضاء می کند که در خطابهای مطلق که تعلم در خطاب شرط وجوب نیست تعلم می شود شرط استیفاء ملاک، افلا تعلمت حتی تعمل تعلم می شود مقدمه تحقق واجب وقتی در خود خطاب اخذ نشد که اذا تعلمت فیجب علیک کذا.

و لذا به نظر ما هیچ نیازی نیست که ما وجوب نفسی تهیؤی بگوئیم یا واجب معلق بگوئیم، بلکه همان واجب مشروط را می گوئیم، ام می گوئیم چون در خطاب عنوان تعلم شرط وجوب نیست و عنوان قدرت بر عمل در موطن و در ظرف خودش در زمان وجوب شرط اخذ نشده است نگفته اند اذا وقع الزلزال وکنت قادرا علی صلاة الآیات فصل، ظهور عرفی خطاب این است که قدرت شرط استیفاء ملاک است نه شرط اتصاف به ملاک، و لذا اگر تعجیز نفس بکنیم و عاجز بکنیم خودمان را از واجب ملاک تفویت شده است بر مولا، اگر در سائر مقدمات مفوته هم این را نگوئیم مثل حفظ آب برای وضوء در داخل وقت، ولی به اطلاق افلا تعلمت حتی تعمل عرف استناد می کند و می فهمد که تعلم شرط اتصاف به ملاک نیست، بلکه تعلم نقشش این است که مقدمه تحقق واجب است نه شرط الوجوب، این ظاهر این اخبار هست، و لذا ما در این صورت هیچ مشکلی نداریم، بقیة الکلام ان شاء الله فردا.